



بهترین قصه‌های تاریخی تهران
جایزه می‌گیرند

صفحات «روایت تهران» که پیش‌روی شماسمت، به انعکاس روایت‌های خواندنی تاریخ تهران قدیم و سرگذشت شخصیت‌ها و نامداران، خیابان‌ها و گذرها، واقعه‌های تأثیرگذار و تاریخ شفاهی طهران تعلق دارد. با انعکاس‌های بازمانده از خاطرات تهران دیرپو و قصه‌ها و ماجراهای پست‌باستان عکس‌ها، شمامهم می‌توانید در انتشار این صفحه که متعلق به خود شما و شهر شماسمت ما را همراهی کنید. «همشهری» بهترین عکس‌ها و قصه‌هایی را که برای ما ارسال می‌کنید با نام خودتان منتشر و شما «همشهریان همراه» هدیه‌ای تقدیم می‌کند.
نشانی و شماره تماس ما: ۲۲۰۴۶۰۶۷، ۴۴۶-۲۳۴۶۴، ۲۲۰۴۶۰۶۷

عشق به امام^{۹۹} مسیرم را تغییر داد



نام: قاسم نورمحمدی
لقب: لوطی قاسم
محله: دروازه قزوین



دستش می‌رسد و او خط به خط آن را می‌خواند، گویی دعوت‌نامه‌ای برای اوست تا از وادی غفلت به سرای آگاهی و شناخت برسد.
قاسم نور محمدی که سال‌هاست همه او را حاجی نور محمدی صدا می‌زنند، اعتراف می‌کند که خطا هم کرده است. روزگاری راه کج رفته و نایلد مسیر بوده است. به خصوص روزگاری که به ناحق از تشک کشتی کنار گذاشته شد، پایش به جمعی باز شد که لات و اوباش محل بودند. او جوان بود و پر از زور بازو و هر که خلاف حرفش رفتار می‌کرد دعوی جانانه راه می‌انداخت. به قول معروف، مسیر زندگی‌اش در سراسیمگی بدی قرار گرفته بود.
او اماره و رسم زندگی، فرق بین ظلم و مظلوم و عدل و عدالت را از بیانات امام خمینی (ره) بیرون کشید و بر صفحه جاننش حک کرد. حالا حاجی قاسم نور محمدی سال‌هاست که امین و بزرگ محله دروازه قزوین است و خانه‌اش میزبان مهمانان اهل بیت (ع).

نفس لوطی قاسم هنوز گرمابخش حسینی‌ها و هیئت‌های عزاداری است. قاسم نور محمدی بازمانده نسل لوطی‌های بامرام تهران قدیم است. او که کشتی‌گیر حرفه‌ای بود، بعد از مسابقات سال ۱۳۴۷ زندگی‌اش شکل دیگری به‌خود می‌گیرد. بعد از حقی که از او در این مسابقه ضایع شد، اعتراض کرد و گویی اعتراض به مزاج مدیران خوش نیامد و او را از کشتی محروم کردند. شاید همین بهانه‌ای بود که او لباس لوطی‌گری بپوشد و سبک زندگی‌اش عوض شود. جوان تر که بود پاتوقش شاه‌آباد بود. آن قدر از لوطی و لوطی‌گری حرف دارد که می‌شود چند جلد کتاب درباره‌اش نوشت. او لوطی‌گری را بر خلاف باور عام، دعوا و عربده‌کشی و زور و زورگیری نمی‌داند. او لوطی‌گری را مسلکی برای حمایت و مراقبت از مردم می‌داند. نظر او بین لوطی‌گری و لمین بودن فاصله زیادی هست. قصه زندگی او با انقلاب و امام خمینی (ره) پیوند خورده است. روزی که اعلامیه‌ای از امام به

قانون مشدی‌گری از زبان توبه‌کار اعظم



بعدها وقتی معاون اسدالله علم عکس‌های امام (ره) را جلو علامت‌های دسته طیب دیده بود، به او گفته بود عکس‌ها را برادر، اما طیب مقاومت کرده بود. این اتفاقات تا ۱۳ خرداد سال ۱۳۴۲ که با عاشورای حسینی مصادف شده بود ادامه داشت و امام خمینی (ره) در این روز در مدرسه فیضیه قم درباره ستم رژیم پهلوی سخنرانی کرد. ۱۵ خرداد مأموران خانه امام (ره) را محاصره و ایشان را دستگیر کردند. خبر دستگیری امام (ره) به سرعت در قم و بعد تهران، مشهد، شیراز و دیگر شهرها پیچید.
مردم به خیابان‌ها ریختند و نظامیان آنها را سرکوب می‌کردند. جمعیت زیادی در حوالی بازار تهران و مرکز شهر به سرکردگی طیب حاج‌رضایی و حاج محمد اسماعیل رضایی تجمع کردند و به طرف کاخ شاه به راه افتادند. در نهایت ۱۶ خرداد طیب را به همراه حدود ۴۰۰ نفر دیگر دستگیر کردند و عاقبت، طیب به همراه رفیق قدیمی‌اش حاج محمد اسماعیل رضایی به جرم «فعالیت مجرمانه و خیانتکارانه به‌منظور برهم زدن نظم و امنیت عمومی» به تیرباران محکوم شد. طیب که دیگر متحول شده بود، می‌گفت: «هن زندگی‌ام و پولی را که به دست می‌آورم دو قسمت می‌کنم؛ یک قسمت آن را خرج خودم می‌کنم و قسمت دیگر را خرج امام حسین (ع). حالا یا برای او عزاداری می‌کنم یا در راه او خرج می‌دهم» او می‌گفت: «ما در قانون مشدی‌گری، با بچه‌های حضرت زهرا (س) در نمی‌افتیم.»

گنده‌لات جنوب تهران بود و پای ثابت دعاها و درگیری‌های بزرگ حرف که می‌زد باید همان می‌شد. برای خودش دارو دست‌های راه انداخته بود و نوچه و مریدان بسیار داشت. طیب در کودتای ۲۸ مرداد و خلع مصدق نقش محوری داشت و لقب تاج‌بخش و نشان رستاخیز از شاه گرفت. بعد از مدتی به‌خاطر درگیری‌ای که به راه انداخته بود، تبعید شد و در بازگشت سعی کرد از هر در دسری دور باشد. سپس به کربلا رفت و بعد از آن گفت: «با ارباب دوستی کردم» نماز و روزه‌اش سر وقت شد و در سفرش به کربلا واردات موز را هم به کارش اضافه کرد. در فکر خدمت به خلق بود که بار دیگر در دسر به سراغش آمد... در سال ۱۳۳۰ نزدیک به ۲۰ هزار نفر را ظرف چند ساعت در اعتراض به اقدامات شهرداری سازماندهی کرد. طیب ارادت عجیبی به سیدالشهدا (ع) داشت. تا اینکه سال ۱۳۴۲ فرار سید و رژیم پهلوی اقدامات سیاهی انجام داد. شهید مهدی عراقی می‌گوید: «قصه داشتیم جمعیتی را حرکت دهیم، اما از مسیر ما دسته طیب و حسین رمضان‌بخعی عبور می‌کرد. گفتیم شاید رژیم از آنها برای به هم ریختن دسته ما استفاده کند. موضوع را با امام (ره) در میان گذاشتیم، ایشان گفتند: اینها نوکر امام حسین (ع) هستند... خاطر جمع باشید...» طیب که صحبت‌های امام (ره) را شنید، گفت: «عید هم ساواک از ما می‌خواست در جریان فیضیه استفاده کند، جواب رد به آنها دادیم...» بعد به پسرش گفت: «می‌روی عکس حاج آقا (امام خمینی (ره)) را می‌خوری و می‌بری تو تکیه به علامت‌ها می‌زنی»



نام: امیر حاج‌رضایی
لقب: طیب
محله: صابون‌پزخانه

عبور از تاریکی در فاصله یک دهه

غلامرضا قاننی که به واسطه شغلش به رضا گچکار معروف شد، پیشکار طیب بود. در غائله ۲۸ مرداد، رضا گچکار همه لات و لوت‌های محله امامزاده یحیی (ع) را جمع کرد تا علیه مصدق راهپیمایی کنند، اما یک دهه بعد تحت تأثیر طیب حاج‌رضایی در ماجرای ۱۵ خرداد سال ۴۲، این بار در سوی درست تاریخ ایستاد. خیلی از هم‌مسلمانان او به محض اینکه خبر دستگیری امام (ره) را شنیدند کار و کاسبی را تعطیل کردند. در آن ماجرا هر کس دارای اسم رسمی بود از طرف مأموران رژیم دستگیر شد که رضا گچکار یکی از آنها بود. در جریان واقعه مدرسه فیضیه علیه دربار و شاه فعالیت کرد و به همین دلیل توسط ساواک دستگیر شد و به زندان افتاد. از او هم خواستند اعتراف کند که در قبال دریافت پول، به تحریک مردم پرداخته است. اما او حاضر نشد مقابل مرجعیت امام خمینی (ره) بایستد و دروغ بگوید و همین ساواک را خشمگین کرد و حکم اعدام برایش صادر شد. رضا گچکار همراه طیب، ۱۱ آبان ۱۳۴۲ در میدان تیرپادگان حشمتیه توسط عوامل ساواک اعدام شد.



نام: غلامرضا قاننی
لقب: رضا گچکار
محله: امامزاده یحیی (ع)



گریستن در هیئت هفت کچلون



نام: محمود صدیه
لقب: دایی محمود
محله: باغ فردوس

لقبش محمود سلاخ بود، چون وقتی جوان بود و بر و بازویی داشت در کشتارگاه کار می‌کرد. لوطی بود و از هم‌راهان و دوستان برادران هفت کچلون و دیگر لوطی‌های پراوازه محله باغ فردوس مولوی. اکنون که سال‌ها از روزگار جوانی‌اش گذشته و آن دعوها و درگیری‌ها به‌خاطرهای دور در ذهنش تبدیل شده، می‌گوید: «لوطی‌ها اگر چه گاهی دعوا و درگیری راه می‌انداختند، اما دل پاک و رتوفی داشتند و همین نازک‌دلی هم خیلی‌هاشان را نجات داد.» حالا اهالی محله باغ فردوس به محمود سلاخ می‌گویند دایی محمود. دلیل این تغییر نام هم برمی‌گردد به ماجرای شبی که مسیر زندگی محمود صدیه در یکی از جلسات معروف روضه محله‌شان تغییر کرد و اکنون سال‌هاست که لوطی قدیمی محله شده است کلیددار مسجد مظفری. خودش می‌گوید: «دل خیلی از لوطی‌ها در هیئت امام حسین (ع) شکست. وقتی روضه‌خوان هیئت برادران هفت کچلون از امام حسین (ع) خواند، نگاهی به پای چاقو خورده‌ام انداختم. درد انانم نمی‌داد و همانجا بود که اشک‌هایم سرازیر شد. عهد کردم بشوم خادم دستگاه امام حسین (ع) و حالا سال‌هاست خادم اهل بیت (ع) شده‌ام.»